

کاشی که مافرنجها چندین سال بود در هندوستان در ایشیم باز بر یکت از
 مارا که در خارج شهر با قصر و عمارت و فرعه و مسکنی بود محض استیسا طایک جتبه
 خانه معتبر یک دارای انواع سلاحها بود همیشه در خانه خود نگاه میداشتیم و این حرم و
 استیسا را از برای دفع و جوش و سبیل همیشه با و نیز از برای اطراف که از حد
 حصا پر و نند نیز مفید بود چه علی الاصل از اجام و نیز از پایه و ن آمده در طرف
 گردش میکنند و غالباً تجارت نموده تا نزد یکی خانهای سکونی نیز میآیند
 چنانکه من خود که اگر کرک و شغال متحد دیدم که عرجات خود مان مرده قدیمی
 خانه ما کشته بودند و غالب شبها از نعره و بز خواب نمیکردیم و آسایش نداشتیم
 بالخصوص چون خبر نزدیک شدن سپاهیان یا غنی را شنیدیم فوراً در جبهه خانه آماده
 باز کرده پنجاه قبضه تفنگ بیرون آورده بنوکرهای انگلیسی و بعضی خدمه هند
 که بیاس حق و اظهار و فا خدمت میکردند ممت نمودیم و تفنگهای کار
 شوهر هم را بردهای همانان تقسیم کردیم علاوه بر این خود آنها نیز هر یک سب
 رسم و عادت یک طباچه شش لوله با خود داشتند صندوق فشکر ایشیم کشته
 فشنگها بیرون آورده بجنهار تقسیم نمودیم از وقتی که ویلیام و اما دم رفته بود
 یک ساعت طول نکشید که اسباب مدفعه و حفظ عمارت خود مان را با نهایت
 خوبی فراهم کردیم و مانرهای جیان که آلت بیچارگی بودیم از بیم جان همه گشتند
 در یکت بالا خانه بزرگی که بنه زن انبار بود پناه بستیم و من مرکز فراموش نشدیم
 حالت سهل و براس و قطاع و یاسی که برای هر یک از ما نوان دست داده
 و هر لحظه من نگاه حسرت امین بر روی دوستان عزیز خود یعنی خوانینی که بر روی

آمده بودند میگردم و یقین داشتیم که این دیدار آخرین است چه قدر حالت
ما مشاب بود بحالت کوفته های شتر بانی که مسلمانهای هندوستان در
روز عیدهای قربان در سج میگردند یعنی استاده حاضر مرکب و منتظر قضا بان
بودیم که اینک در رسیده مارا قبل رسانند علاوه بر بحالت این بالانها
که سنا و بانجا برده بودیم چون در مرتبه فوقانی واقع و آفتاب نیمه روز فصل
تموز با کمال شدت و حرارت بر پشت با عم آن تابیده بود چنان هوای محسوس
بالانها را گرم کرده که نزدیک بود پیش از وصول دشمن بهمان هوای آفتاب
و تلف کند اما اگر خوانینی که حاضر بودند میدیدم همیشه از وحشت و وحشت
اینجا در نزدیک است جان بپازند که حالت آنهایی که بقصد بدترین حالات بود
بعضی از آنها را نوبی خود را در بغل گرفته بر روی زمین نشسته تصور حالت
آئینه خود را میگردند و میگردند جمعی دیگر گوش بعدای خارج فراداده
اگر هم صدائی نبود از شدت و اهمیت پوسته خیال میکردند که شور شبان
اینک بشارت مار نیخته و با مردان ما در او نیخته اند دوسه نفری بهم که از
جمله یکی خود من بودم با کمال وحشت و اضطراب قلبی ظاهر خود داری کردیم
و دیگر از راستی و دل داری میدادیم طفل صغیریکه با ما بود فقط و بل طفلک من بود
که من او را بر روی سینه خود چسبانیده و برای محافظت شتر دشمن از او دور
خودم قوت یک شیهی تصور میکردم و بسپم خیال مینوادم که در اینحال که
ویل در آنخوش من است اگر از شور شبان بپندی کسی قصد او را کند و عمل
ور شود من با این ماسه و بازوی باریک و پنجه های ضعیف کلوی او را گرفته

چنان فشار خواهیم داد که نفع شود از منافع بالافخانه تا مسافت زیادوی از
 طرف و جوانب را امید دیدیم از سمت مشرق خط سفید مبعری که از دلی میر تهر
 میرفت از میان اشجار رهنزی که در طرف عمارت ما غرس شده بود مشاهده
 میشد و از سمت مغرب کتیبت از پل که بر روی رودخانه بنماست با بروج و
 هموار قلعه سلیم خوری که بالای یکی از بروج آن ویرک بیرون کشیده نصب شده
 بود و قباب مقنور و عمارات سلاطین کورکانیه و مناره پای ما بن مسابند
 و پلی نمایان بود از سمت شمال جنوب و هات آباد طرف دلی و میستان غیر
 تمامی پدیدار بود بعضی از ما که هنوز یکبار در حال رانباخته بودیم از پنجه سمت
 مشرق ایستاده نظاره میکردیم دو ساعت گذشت بدون اینکه هیچ غائله
 و شتری رو بدید و احدی بیقاعده در آن حوالی و طرف آمد و شد نماید مگر آن
 کاهکاه چا پاری از دلی بطرف مشرق میرفت یا از مشرق بجهت تمام آمده
 وارد شهر میشد خیالات ما کم کم سنجاست آسوده شود و از هول و هراس پرو
 انیم و با خود چنین تصور میکردیم که یا غیبا در سمت میر تهر شکست خورد
 و عقب نشسته اند بعضی ازین خواتین که میر تهر آمده بودند از شجاعت و
 قابلیت سردار نکلیس که در آنجا بود تعریف و تمجید میکردند و میگفتند با
 این کفایت و لیاقتی که سردار مذکور دارد ممکن نیست که یا غیبا تا بحال تاب
 مقاومت آورد و با سهند ناگاه صدای شیپور از طرف جهنا بگوش
 ما رسید اگر چه باد مخالف بود اما صدای شیپور بهر آن همانند و بیکر میشد تا آنکه
 صدای موزیکانرا هم حس کرده زمانی نگذشت که دیدیم یک دسته قشون بر دروازه

ژنرال گراو بعد تمام از جلو خیابان عمارت ماکدشته با استقبال باغبان بطرف
 میرته میرفتند باینکه بجای عمارت ما رسیدند باواز بلند فریاد کشیدند
 که انگلیس پانیده وزنده باد باینکه صدای آنها را شنیدیم از غایت شغف
 برخلاف دستور لعل و فرمان شوهرهای خودمان از بالا خانه بزرگ آمدیم و دعای
 تیر بسیار انگلیس کردیم و در عالم تصور و خیال برای خودمان فال نیک زد
 می گفتیم این دسته قشون اگر چه هنوز بایا غیان مقابل و مقابل شده اند اما آنرا فتح
 و فیروزی از پرچم رایت آنها بپدید است پنجاه نفر نو کرده اند ما که مسلح به سلاح
 گردیده و روزی قدری متفرق شده بودند برای کشاکش شب دوباره همه مجتمع
 شدند ما بجم جری قومی دل گردیده جو جو شده در طول خیابان می
 رفتیم از خستگی و اشتیاق که ناگاه کرد و غبار شدیدی از سمت میرته بر خاست
 نزدیک آمد و ما را احاطه کرد پس از لحظه اول که شکافته شد و عساگر انگلیس را
 دیدیم که سواره و پیاده با توپخانه کاپی استقبال بطرف ما می آمدند و کابری
 پشت بر ما کرده با ضرب قوپ ساچمه افواج سپاهیان یاغی را که مثل امواج
 دریا حرکت میکردند عقب می نشانند افواجیکه در تحت ریاست ژنرال
 گراو بودند عمارت از فوج سی و هشتم و فوج پنجاه و چهارم و فوج پنجاه
 و نهم پیاده بندی بود باینکه بایا غیان مقابل شده بودند ژنرال را
 با معدودی از صاحب منصبان و سواره انگلیسی تنها که شسته به قشون یاغی
 پیوسته بودند این بود که ژنرال مشارالیه با معدودی از قشون انگلیسی که
 همراه داشت عقب نشسته بطور جهات گریز نسبت و علی میرفت ژنرال گراو

همیشه که جلو خیابان مارمید است و عبور راه دلی در این موضع تپه بود و نزال
 آن تپه را ستمگر کرده بضر توب ساچمه با سپاهیان یاغی مقاتله میکرد
 و آنها را دفع میداد این جنگ دلیرانه و محاربه مردانه نزال برای مایه هجرت
 و وبال شد زیرا که سپاهیان خسته که راه را ازین سمت بسته دیدند و خشانه
 بطرف دست راست حرکت نمودند نزال که او یک توبی از بالای بلندی بطرف
 آنها خالی کرد و جمعیت زیادی از آنها را کشت اما یاغیان همتناهی باین توب
 محکومه بجز زمین و مقتولین خود را در اطراف باغ ماندند البته دلی فرستند ما
 دو باره مجدداً بجان بالاخانه پناه بردیم جمعیت و از دو حام و داد فریاد ظهال
 و شوان و صدای توب و تفنگ و نعره یاغیان طوری مایه وحشت نمود
 ما شده بود که عالم در نظر ما تیره و تار گردیده و حال انمیدانیم چه باید کرد و بگرد
 سمت فرار نمودیم که پناه جست آیا بمنجا بمانیم تا جان مال و ناموسمان بدست
 سپاهیان یاغی افتد یا غیرت و زبیر بدست خودمان خود را هلاک سازیم
 و از اشطار مرگ و اندیشه ما موس و ننگ بر سیم یقین داشتیم و بیایم و امام
 در جبهه خانه دلی ما را توقف است و الا درین مورد بخطر چگونه میشد که بگفت ما
 لایستما بخطر و حراست زوجه خود نباید و ما را درین همکلیت تا گذارد آقایان مجلس
 که همانا ما بودند همسنگ و محترم قال گردید و تفنگ بردوش و طپانچه در مشت
 حاضر بدخود مقاتله گردیدند در این بین بکفر بند و بجهل خود را سخانه ما در انداخته بودند
 کرد صاحبخانه را میخواهم شوهرم خود را به او نموده یکبار چه کاغذی که باید او چند سطر
 بر آن نوشته بود شوهرم داده مجدداً از جهان راهی که آمد بود مر حبت نمود این

کا فذرا و اما دم باین مضمون نوشته بود ژنرال کراو ما و امیکه جلوراه را نگاه
 داشته است شاک وقت غنیمت شمرده بجلو از جبهه عبور نموده خود را بشهر برسانید و
 بعد از ورود بشهر نامن و مکان خود را بمن اطلاع بدید من بواسطه ماسورتی
 که در حقیقت خانه دارم نمیشد و انم خود را باید ادشا برسانم سلام مرا بجهت رسانید
 دل را قوی دارید وید از نزدیک است و سلامت از ملاحظه این نوشته قدرتی
 قلب و منرت خاطر از برای ما دست داده فرصت غنیمت و تاخیر در حرکت
 را متضمن آفت دیدیم که ان کشیش سر با سان بلند کرده بعد از تسبیح و تملیل بار
 مخاطب نموده گفت ای برادران خواهران عزیز باید بنجد او ندتبارک و تعالی
 ملحق شویم که ما را در کف خطا و حرمت خود محظوظ و محروس دارویمه و شما
 با سان بلند نمود آیین کفیم و معتم فرار شدیم تنها کسی که در میان ما بود وقت
 مایل بود شوهرم بود که سپید و امانه میگفت شور شیطان چنانکه بدیوار قلعه
 دلی نزدیک شوند دروازه شهر بسته و اسباب تحتن را موجود و استعدا
 حربی شهر را از بسته دیده یقینا متفرق و پراکنده خواهند شد و باین امید
 بی چند نفر بندی که از اهل بلد بودند و ما آنها را مسلح بسلاح و مستعد دفاع
 کرده بودیم سفارش میکرد که اگر سپاهیان باغی نسبت عمارت و خانه مارو
 کنند آنها را جلو گیری و محافظت ننمایند بلکه از جبهه و میان آنها رعایت کنند
 این گفتار و کردار شوهرم اگر چه هم از روی اضناف و هم بمقتضای خرم بود
 اما وقتی موثر میشد که ژنرال کراو در جلو خیابان عمارت ما صف آرا می نمود
 و با یاغیان نمی جنگید که مخصوصا خود این حالت سبب گردید که شور شیطان محمد

یورش بیاض و عمارت ما را نمایند چنانکه یکم تبه آنها مانند مور و ملخ یا سبیل بنیان
 کن بسکن و باغ و عمارت ما را احاطه نموده و با اتفاق فریاد بر آوروند که اینک
 اتفاق خود را ازین گفتار فرنگ و فجار نکلیس که بر ما تسلط یافته اند بخشیم آنوقت
 ما ملت شدیم که خیال اول مقرون بصواب بوده و جز فتنه را و گریز بیخ چاه
 و گزیری نیست من بیای شوهرم افتاده و دست او را بوسه داده التماس نمودم
 که بجلت ما ترجمه آورده زیاده بر این خوشترن را با او داد و خیال در غرقاب
 همگانه شوش و پریشان حال ندارد و در فرار با ما چه آهنگ شود و همگانه شوهرم
 تن به تن آورد و خود را من بتدارک حرکت پرداخته تقدیر و چو اهر آلاقی که
 و اشتیم باخته هم در حیب و بغل پنهان کرده از عمارت بیرون آمدیم و همه
 سه راس اسبی که بعد از فرار همانها در صطبل ما باقی مانده بود سوار آورد
 ما سوار شده بطرف شهر رانیم از میان آن سبب صد نفر بندی تنها کسی که با ما
 وفاداری و بسره ای کرد یکی زن هندوئی بود که دود و میل سپهرم و دیگر ناظر
 ما که مردی از مسلمانان هند بود دود و میل داد بغل گرفته پیاده سپهرم و بدو
 ناظر فیل ما را از طویل پیرون آورده قدری از وضع و لباس و بعضی مایحتاج و
 شمایا از من و دیگر حمل بدان کرده متعاقب ما می آمد اما چه روزی و عجب
 قواری که بیچس در دنیا چنان روزی سپهرم آمد آلن و پدرش از جلو سب
 می تا خستند من و میل را از دود گرفته در جلو خود نشاندند از عقب
 آنها میرانده چنان که بسره سپهرم من نظری بعقب افکنده باغ و خانه خود را
 دیدم که آتش فرو گرفته است دو دست از سر من برخاسته بی اختیار صیحه زدم

شوهر و دختر هم که جلو بودند صدای مرا شنیدند و ایستادند و بوقت نگاه کردند
 مشاهده ایحال یعنی سوختن مسکنی که سالهای سال محل عیش و شادمانی و خانه
 یکجفتی و اقبال و جای فراهم شدن ثروت و مال با بود حسرت و تاثری غیر مب
 برای ما دست و اورو ی جبر از و عام غریبی از ابالی شهر بود که از شهر بیرون
 آمده برای کشف و تحقیق اینجا در سر حبر اجتماع نموده بودند بعضی فرار بهای
 از دست قشون زرنال که او بهر حبر رسیده گفتند زرنال مشارالیه شکست
 سختی یافته و روی از شورشیان بر تافته جنگ گریز گمان اینک از عقب سپر
 ابالی شهر که باطن کمال عداوت را با ما انگلیسها داشتند ولی تا ایحال از ترس و بیم
 قدرت اظهارنداشتند بعد از شنیدن این خبر شوق و تویدل شده و کینه
 قلبی خود را آشکار ساختند و وحشیانه ما را بدست و زبان خوار و زبون کردند
 انواع تهدیدات می نمودند ابالی پسند که عمو ما و سکنه و بی خصوصاً هنگام
 صلح و امنیت مردمانی لاین الصبح و خوشخو و مؤذنب و آرام و برد بار بودند و
 بروقت یکی از ما فریختان را در کوه و مسجد ملاقات می نمودند و خفص جناح کرده
 وسط جاده خارج شده و خود را بغل دیوار سپه باند سلام و تعظیم میکردند و
 که روز شورش و جدال بود و رایت اقبال با و از کون می نمود بهر تنی علم شقام
 افرشته و قدما که همیشه در زیر بار اطاعت انگلیس چون گمان بود مانند تیر
 رست کرده و هر مسکن حقیقی برای توپان و تخمیر مادرشت و دلیر شده
 چنان بنظر کبر و نخوت و چشم خشم و عداوت بمای نگرستند و تیز تیز نگاه
 میکردند کویا زبان حالشان کویای این مضامین بود این شکست بندیت

که بطور ارشاد ازینا کان اسلاف ما پدید آمده است شاعر با بچه جهت و کلام
 حق بخانه ما داخل شده و بخصیصه عدوان دست تصرف بکنت مال ما
 کشوده ما اینای وطن را از شیرستان اینها در عزیز یعنی نعمتهای خاصه هندوستان
 محروم و ممنوع داشتید خلاصه من از بشره آنها که این آثار خشم و کین را
 مشاهده می نمودم بر خود مسیله زیدم و فزون با آنکه اگر در انحال هب ما با آنها
 تنه میزد یا از جانب ما حالت غفلت و غروری ظاهر میگردید یا اظهار
 حیاتی مینمودیم بلا شبه خون ما ریخته میشد و ایگاش در آنوقت از ما علی ناشی میشد که
 آنها بپاشوریده و بکاره همه ما را از روی جبر برود خانه میرنخستند تا بعدی
 و دیدیم آنچه را دیدیم بالجمله از خبر گذشته بجمالی دروازه شهر موسوم بدرو
 کلنگه رسیدیم جمعیت و ازدحام سجده بود که فکرنشد داخل شهر شویم حتی
 صافتهای ما هم که مدتی قبل از ما سراسر کرده بودند تا آنوقت راه عبور نیافت
 مثل ما در اینجا گرفتار حالت معتدل بودند و هجوم و ازدحام مردم شرابان
 سمت سدر راه کرده علی الخصوص آنها را مانع از دخول شهر شده بودند چنانچه
 بهم که از میرتهه با سکنر آباد در صفائی مالدعوت شده و ساعی قبل از ما از
 عمارت ما فرار کرده بطرف شهر آمده بودند نیز مردم دروازه گرفتار و معتدل بودند
 و بچیکه ما را دیدند با میا و اشاره گفتند از اسباب پانین بیایید سبب را پرسیدیم
 گفتند این مردم که سالها کینه و غیظ ما فریختما را در دل گرفته و فرصتی برای طلب
 آن نمی یافتند حالا که ما را مقهور و مغلوب هموطنان خودشان دیده و فرصتی
 برای دشمنی یافته پدیدست که هر یک از ما پیشتر دست یابند زود تر و چپا

آسیدب و صدمه خواهند نمود پس حالاً هر چه که مرفی اظهار آفا شده و در میان
 مردم مستور و متواری باشیم بهتر است در این اثنا از طرف محاذ که حاکم
 انگلیس و نجاتی شست صدای پای همی و داد و فریاد بلند و پس از لحظه معلوم
 شد که بختت عده ازین جمعیت شورشیان بطرف دارالحکومه حمله کرده و
 سربازان میگردند که تمام انگلیسها را باید کشت و بیک تن از آنها ابقا نباید کرد
 این صدا و غوغای شدید تمام فضای هوا را پر نموده چنان در دلهای
 ما رعب و ترس انداخته بود که نزدیک بود قالب تن کنیم و بدین وسیله راه
 نجاتی برای جیات خود تصور نمیکردیم و در آن دقیقه نگذشت که یک نفر
 از اعیان انگلیس که سواره استاده بود در پیش چشم ما بندیدها از اسب کشیده و
 بزین انداخته بعد از زدن زیاد که نیمه جانی از او باقی ماند و یا نمانده بود او را
 بحدق شهر که محلو از لجن بودند چنستند ما از اسبهای خود پیاده شده و
 شکر خدا را میگردیم که آفتاب قریب بغروب و روشنی روز بزوال بود
 فیل در جلو و ما چو لانه از عقبان بدون اظهار وحشی میرفتیم میدان بگردن فیل
 سوار و بوج فیل را هم بر پشت آن بسته بود و بواسطه عمامه سبز یک بر سر داشت
 کسی از بالای دلی متعجب او نمیشد و از شر او آفت مردم امین بود فیل با ما
 سپرد و بودیم که بطرف منزل یکی از تجار فرنگی که با ما آشنا بود و خان
 او را محل امن و امان خود داشته بودیم براند و او را در بیان مقصد میرفت
 ما هم در پناه او طی راه میگردیم بدون اینکه او التماسی بطرف ما کند یا ما سخنی
 با او گوئیم که مبادا کسی ملتفت شود که بشکی بجا دارد و در مرتبه خواستیم محل امن

خود ویل بابو بسیار هم دیدم چنان دشمنای کوچک خود را که در آن من علاقه
 میکنند که ممکن نیست او را از خود جدا کنم و منم رواندیدم که گردن خود را ازین
 سلسله محبت ربا کنم آنا فانا شورش و بمکاشنه بند یا شدت میکرد و
 زعب و لهای مازیا و میشد ناکاه بقدر چندین مشعل افروخته دیدیم که شب را
 مثل روز و رویهای سیاه و سرهای تم سفید بند بسیار نمایان و پشت
 و از تمام این سرها با یک لعنت برمانگلیسا و فریاد و صدای واغیرتا و
 و انتقا مابلند بود ما نزدیک بقله سلیم غوری رسید و تو پهبای قلعه را
 دیدیم که تو بهار را پر کرده و قیلد های مشعل در دست منتظر فرمانند که بطرف
 شورشیان شلیک کند آنا افسوس که آن قشون و تو پهبی هم چون همه از ملت
 بندی بودند و اطاعتشان بانگلیس همیشه از روی کراهت بود در این وقت و
 هنگامیکه فده سر از خدمت باز زده در عوض حمایت دولت انگلیس و دفع
 و تفریق شورشیان شلیک توپ ساچمه که کاری بسیار مفید و مؤثر
 بود و فستیلد با را بنزدق انداخته و تمام تفنگها و سلاح جنگی که در قلعه بود بر آتش
 بر خند انگلیسها با شورشیان ستفوق شدند شورشیان هلیکه انحرکت مساعد را
 از قشون قلعه دیدند آنها را بغیرت و حمیت ستوده و تخمین و تحیت نموده
 با یکدیگر دست اخوت دادند ما هنوز داخل اصل شهر نشده در محلات
 خارج شهر طی راه میسکنیم اگر فیلدان ما قدری همت کرده خرق جمعیت نمایا
 چند قدمی زیاد تر نمانده است که وارد دروازه شهر شده شاید از شهر
 شورشیان قدری ایمن کردیم چرا که شهر دلی جبهه خانه بزرگ و مرکز استعدا

حربی دولت نکلیس در هندوستان است بواسطه اینکه در مشرق زمین
 قلعه بسکی و حصانت حصار و دلی غایت شهریت که تعلیم هندو سین قابل
 بروج و حصار آن ساخته و استوار شده و الحاق بهترین معاضد و محکمترین
 مناسن است و تمام فرنگیها بنگام شورش باید باین شهر پناه بسته متحصن
 شوند خلاصه بزیر دروازه شهر رسیده باینکه چند قدمی پیش رفتیم از حمام و
 جمعیت شهری که از شهر بیرون می آمدند ما را مثل خسی که گرفتار امواج دریا
 باشد بقهری برگرداند و تا چند قدمی هم از دروازه دور گردید در این بین از
 خارج و داخل شهر بسنگان غریبی برپا شد از خارج نعره سلیک توب
 و از داخل صدای تفنگ و از پیش و پس و چپ و راست های هیوی و غوغای
 فوق العاده از مردم برخاست ما خوش بختانه در این جان که یکدسته از بوی
 از شهر بیرون می آمدند و دسته دیگر داخل شهر میشدند و دو چار و شش و خیلین
 گردیده بیک جنبش آنها دو باره داخل شهر شده و بهین حرکت و یورش همه جا
 ما را تا میدان جلو قورخانه که قرارگاه آنها بود بردند بعد معلوم شد این جمعیتی
 که از خارج داخل میشدند بمکلی منزهین قشون نکلیس ابوالکعبی ژنرال کراو بودند
 که از عساکر یاغیه میرته شکست خورده فراراً وارد شهر میشدند باینکه خود
 ژنرال کراو وارد دروازه شهر شده نام داد تخته پل را برداشته و دروازه
 را ببندند بسوزن سخن او تمام فشرده بود که سپاهی باغی از تخته پل گذشته دروازه
 را تصرف کردند و باینقدر پای یاغیان بی باک که بدروازه رسید
 عظیم و بی پای تحت سلاطین کورکانیه که اسلحه و استعداد حربی نکلیس آنجا

متصرف شده بود بتصرف آنها و آمد و قتل عام ما فرنگیان محقق الوقوع و
 قریب بطور کردید من شرح تصرف یاغیان شهر و بی را و حوادثی که در این
 ضمن اتفاق افتاده است نمی نگارم چرا که مقصود اصلی من نگارش سرگذشت خود
 و تحریر سخنیها و بدبختیها نیست که از شماست این دایمیه سخت و عاوشه ناکوار
 عاید روزگار من و کسان من شده است مولد من انگلیس نیست و از ملت انگلیس
 محسوب نمی شوم تولد من و فراموش شده است ولی چون با انگلیسی شوهر کرده
 و ازین پویند اولاد می چند یافته ام بدین تقریب و مناسبت خود را انگلیسی میدانم
 و میخواهم ایگاش تمام رایات انگلیس در هندوستان و از کون میشد ایگاش
 تمام قشون انگلیس در هر نقطه از نقاط عالم بودند فانی میس کردید و ثروت
 و قوت این دولت بفقیر و ضعف و ذلت تبدیل میشد و تنها جان شوهرم و اولاد من
 سالم میماند و من بدبخت چنین روزی را نمیدیدم زندهای روزگار که این سرگذشت
 مرا مطالعه کنند بدان دل و خرن قلب من وقف خواهند شد و خواهند دانست
 که مردن ازین زندگی من خوشتر است چون میدانند که هیچ چیز در نزد من
 از سلامت شوهر و فرزند گرامی تر و خطا و لذتی در عالم از لقای این دو بالاتر
 نیست اما هوس و حسرت که رای و عقیده شوهر و صاحب اختیارم برخلاف
 عقیده و رای من بود اعتقاد او این بود که بر مرد انگلیس غیر تمندی باید وطن
 دوست و دولت پرست و در راه همیشه یمنه و حمایت دولت و حفظ ناموس
 انگلیس در مملکت هند جان ناقابل خود را فدا کند خلاصه ما از میان این جمعیت
 و از دحام کنار و جسته باز بر اثر قیل که بطرف مقصد میرفت راه می پیویم از دور

باغ دار الحکومه گذشته و از پشت کلیسای سنت جوس عبور نمودیم و این مسافت
 بید و را از آن جهت طی کردیم که از محاذی سربازخانه قلعه که شورشیان
 در اینجا جمع کرده بودند نگذریم تا رسیدیم محاذی خانه تاجر انگلیسی که در نظر
 گرفته بودیم در پیچره پای خانه بسته و چنان سکوت و ظلمتی بر اینجا غلبه
 کرده بود که چشمان منم بود که سالیان دراز است این مسکن خالی از سکنه مانده
 است شوهرم در قباله باب کرد و جوانی نشنید مجدداً بطرز مخصوصی در آنجا
 باز جوانی نیامد نمیدانم این تاجر انگلیسی که از اجاب قدیمی و دوستان همی
 شوهرم بود و همیشه شوهرم بموت او اکتال و اعتمادی تمامه و هشت آباد
 انبوه پذیرفتن ما را برای خود عارضیده یار پناه دادن با وحشت و پستی از سپاهیان
 و هشت که سخط را اجابت ما را نمیکرد و اگر چنین باشد دیگر در عالم بدوشی
 میتوان اعتماد کرد و فیلبان از فیلب پیاده شده و در خانه هر چه کردش نمودیم
 نیافت شوهرم شوهرم بار در چنان کوبیده که از صدای کفش تمام ارکان
 خانه متزلزل شد آنوقت پیچره باز شد و پیرزن هندونی سر در آورده
 گفت اگر تاجر صاحبخانه را میخواهید خود با دو پسرش سلاح جنگ پوشیده و بر
 مساعده گاه رفتند زوجه و خواهر و خواهر زاد بایش هم عزیمت محذوم شد
 که یکی از بنجای هند دست نموده بخانه او رفتند و پس از آن بما گفت مجله کنید
 تا زود است خود را بیک نامنی رسانید که شب بقیه شورش شیطان اینچنین
 اینجا را مخصوصاً که معروف بموت مکت است غارت خواهند کرد این بخت
 و بدون اینکه دیگر جوانی از ما بشنود پیچره را بست و ما را که سرگردان گذاشت

شوهرم چنانکه اشاره شد کمال عجله را داشت که زودتر خود را بمیعادگاه
 رسانده با سایر فرنگیان که در آنجا جمع شده بودند متحد شده بدفع سپاهیان
 یاغی مروازند اما از طرف دیگر هر دو پونزدن و فرزند اقصا نمیکرد که مارا
 در این محله بر غوغا و آشوب بسنگام شب در وسط کوچه و معبر تنها و
 مضطرب گذارسته از پی کار خود برود آنوقت ملتفت شدیم که اگر اسپهبد
 خودمان را با نکرده بودیم اکنون سوار شده خود را حمله بدروازہ کشیده
 بقشون فرستاد که او ملحق میشدیم اما حال پای پیاده و اقلاباید کساعت این
 مسافت زیاد را طی نمود پیاده رفتن سهل بود اما از صدای متوالی تفنگ و
 سپاهوی عظیمی که از تمام نقاط شهر بلند بود چنین مینمود که سپاهیان یاغی
 و انگلیسها و سایر فرنگیها مغلوبند و حالت مادر میان این غائله و مملکت قبل از
 وصول بمامننی زیاد و خطرناک بود و ختمم که از ساعت خروج از منزل تا
 اینوقت بیچوچه متکلم نشد و ساکت بود و البته همه در عسکر و یاد شوهر عزیز خود
 وقت میکرد رانند قالیش با ما و دل و جاننش بجای دیگر بود یکدفعه فریاد زد که
 بجهت خانه برویم و کوچه سپهر عظیم مقصود از رفتن جهت خانه این بود که چون علیا
 و مادام آنجا بود این دختر بچاره میخو هست زودتر بشوهر خود رسیده در پناه
 او ایمن شود شوهرم از بیفقره بسیار خوشحال شده گفت این رهت میگوید اگر
 مالی اصابت عاوده و خطری داخل جهت خانه شویم چون فرنگیها همه در آنجا اجتماع
 کرده اند بلا شبهه محفوظ و مصون خواهیم ماند همه متفق الرای شده بطرف
 جهت خانه حرکت کردیم هنوز از کوچه این تاجر خارج نشده بودیم که در میان دو ما

و ملکه عظیمی گرفتار آمدیم از عقب سر مایکد سته از سپاهیان یاغی با مشعلها
 افروخته و سر نیزه با تفنگ استوار کرده پیدا شدند که میدویدند و پادشاه
 پیر سابق و بی ریشاهی و سلطنت می ستوند و از طرف مقابل جمعیتی از اجا
 و او باش شهر استتقال یاغیان می آمدند که آنها را سحاون و متحرک بر قتل
 فرنجیان و نهب اموال آنها شوند اگر قیل و حیل ما نبود بلا شبهه وقت تصاف
 قتلین ما در میان تلف میشدیم باز خوشخفاة وجود قیل برای ما خوب عاجز و قوا
 از ورود صدمات بود و در پناه آن حرکت میکردیم تا خود را بیک در عالی رسانید
 در حالتی که قیل عاجز و مایل ما بود هستیم بگریاس آن در داخل و پنهان شدیم این
 جمعیت و از دو عالم وقتی که بهم رسیدند متفقاً رو بسمت عمارت پادشاه خود
 رفته طسقت مانند من همچون ابتدای آثار شورش را مشاهده کردم این
 قشون میرتده که یاغی شده بودند فرج بستیم و فرج مبتدا دو چهارم بندی
 بودند صاحب منصبان انگلیسی خود را کشته سه آنها را بر نیزه تفنگ زده حرکت
 می نمودند وقتی این جمعیت گذشتند ما از پناه پس کوچه بسمت جنبه خانه بستیم
 شوهرم بازوی آلن را گرفته از جلو می رفت و پل طلسم در آغوش من خوابش برده و
 وایه از عقب راه می پیودیم و از وحشت و خدطراب بر خود می لرزیدیم ولی
 بدون مانعی از پهلوی دیوار خرابی که محیط باغ سلطنتی بود عبور می نمودیم که
 ناگاه بیک ملکه و مانع عظیمی برخورد راه عبور خود را بسته دیدیم یعنی از کوچه
 که باستی عبور کنیم که در آن کوچه مسجد جامع واقع بود از دو عالم و جمعیت زیاد
 مشاهده میشد سپاهیان یاغی را دیدیم که بسیت اجتماع داخل این کوچه شده

اگر چه خانها متقوان مجبور میشدند ولی باز تجارت و خیرگی کرده باین کوچ محل
 می آوردند معلوم شد که یک دسته از قشنگی انگلیسی در دهانه مسجد سنگری برای خود
 تعبیه کرده و سپاهیان یا خیر که میخواهند از اینجا عبور کنند پداف کلوله بسازند
 و این بشتیه باید تعبیه و تاجا سر یا غیان کرده و در محل آوردن باین کوچ مبرم تر
 میشدند که شاید مسجد جامع را از دست انگلیسی بکنند بعضی اماکن جول و حوش
 مسجد در کار احتراق و سوختن بود جا حتی از بندی با صورتهای شوم و سیدتهای
 مذموم و حالات وحشیانه که در ایستت بیست سال اقامت در بند کتبه باین
 بیولی و صورت و نمیت و نمیت مخلوق دیده بودم در میان اینجانهای محرق
 بجلدی کردش کرده پر چه تیر و تخته نیم سوخته می یافتند کشیده و بنجانهای
 اطراف که هنوز آتش بگرفته بود میماند نهند که همه را یکسان با آتش کینه محرق
 و ویران کنند و چون باد از طرف مشرق میوزید و عمارات سلاطین و بی
 هم در سمت شرقی شهر بود اشخاصی که ایقاد نار برای احتراق و تخریب خانهای
 انگلیسی می نمودند مخصوصا اینها خطر را پیش خود نموده بیوتات سمیت
 مغرب عمارت سلطنتی را آتش میزدند که اغلب مساکن و خانهای فرنجیها در
 آنها بود بیوب باد و شعله و زبانه آتش را پوسته سمیت مغربی شهر میل میداد
 خانهای فرنجیها را آتش فرو میکردت ولی عمارت سلطنتی که در طرف شرقی
 بود مخصوصا از شهر از آتش چنانند خلاصه جمعیت یا غیان از دو سمت
 کوچم آوروند و ما در میان این متعینین بوالهوس گرفتار شدیم که همه
 متفق الکله نسر یاد میکردند که هرک انگلیسار را باید و فنا و زوال دولتشان را

شاید از حسن اتفاق ناکاه چشم ما از طرف میان کوچه بدر و دبلیز خانه بزرگی افتاد
 اگر چه جماعتی از یانجهان به این خانه هم ورود کرده و آنچه از مال امانت یافته
 غارت نموده و باز هم مشغول بودند اما هیچقدر ما دبلیز خانه را که جانی تارکنت
 و پوشیده از انظار اشرار بود نامنی برای خود دانسته ساعتی احتیاط و امانت
 در آنجا با فرجی از برای خود دیدیم و از تقاضای الهی شمرده خود را در آنجا پنهان
 کردیم فیلبان که با فیل تا سحر کوچه مارا بهر اهی کرده و از آنجا دیگر نماند
 بود خرق این جمعیت را نموده بجا پیوند و لابد از کوچه دیگر عبور کرده بود
 طفل من تا اینوقت در آغوش من خواب بود بیدار شده از مشا پده آن احوال
 ترسیده بنای فریاد گذاشت و دیدم اینک مارا رسوا و گرفتار چنگ اشرار
 میکند هر قدر او را می بوسیدم و دست نوازش بهر رویش میکشیدم هیچگاه
 آرام نمیشد و معلوم است طفل کوچک چه میدانت که ما بچه عاقله و خطری
 گرفتار بستیم خلاصه حویل گریه و پل باید مزید وحشت باشد اینجا که به
 دبلیز آن پناه جنیم مال یکی از متمولین انگلیس متوقف دلی بود لکن از صاحب خانه
 و اهل و کسان او احدی دیده نمیشد جمعی از بندها را اطاعتها و دراتب فوقانی
 و ستحافی عمارت میدویند و وحشیانه مثل گربه و میمون یا مردم مجنون
 جست و خیز میکردند و خیره بار را می شکستند آینه ها را بر زمین مینزدند پرده
 میکشند صندلی و میز و هر چه چوبینه آلات بود جمع آورده در وسط حیاط
 خرمن مینویند مثل اینکه بخواهند برسم و آیین خودشان سرده را آتش
 زنند یا زوجه میت را بسوزانند جمعی با خنجرهای برهنه در سردابها و

بیخوله پای عمارت گردش میسوزند و مثل اینکه توله سگ زیادی صید
 تعاقب کرده و هر وقت پا بر سینه و ندانی بیدن او فرو برده یک صد
 از روی شغف میکنند از این حس و دیدیم که تالی توله و سگ شکاری بودند ^{نظیر}
 هر چند دقیقه یکبار آواز شغف ناکی از پس یک ناله حزین بگوش ما میسید
 معاود بود ناله حزین از مضر و بین و آواز شغف از صحرایین است ^{مادر}
 منتفی شده بودیم چون تار یک بود بدون اینکه کسی ملتفت باشد ^{همه}
 تخریب و حالات اسف انگیز را مشاهده و تماس میگردیم لکن ^{از}
 اینکه سبب و این وحشیهای خونخوار بعد از فراغت از کار اینخانه که ^{خواست}
 بنازل خود کنند یا قصد قتل و ویرانی خانه دیگران نمایند ^{آباد}
 و بلایه عبور کرده و ما را نیز در یاقه قتل رسانند توکل بنماوند کرده ^{از}
 وارد خانه شدیم و در گوشه از حیاط که اشجار زیادی روئیده و تار یک
 بود پنهان گردیدیم اتفاقاً نزدیک همین محلیکه ما پنهان شده بودیم ^{منفذی}
 سگی از سردابهای این عمارت دشت صدای های موی قیل و قال بلند
 و چند تیر طمانچه خالی گردیده بلافاصله کجیمتی از زیر زمین ^{روشن}
 از آن منفذ پنهان نگاه کرده جمعی از فرنگیهای سچاره را مشاهده نمودیم که در
 دست جلاوان هندی گرفتار بودند بعد از دو سه دقیقه روشنائی تمام
 شده و ما جز ناله و فریاد گرفتاران را که می شنیدیم دیگر چیزی ^{نمیدیدیم}
 دو سه دقیقه نگذشت که دیدیم یکم بگرد بلند قامتی را هندوها ^{کشان}
 از زیر زمین سپردن آورده نزدیک خرمن آتشی که در میان حیاط ^{افروخته}

بودند بر و ندانید و چاره یکی از معارف انگلیس بود و من یقین داشتم که او
 او را خواهد کشت بعد باتش در خواهند انداخت و لی آن پیر همان او را زنده
 و آتش انداخته و خنجرهای بلند خود کشیده و در آتش راهی را حاط کردند که از
 سمت این چاره میخوست فرار نماید بانوک خنجر او را مخرج کرده
 و با دست بمیان آتش می افکندند اما از رشادت و غیرت این شخص خیلی
 تعجب کردم که دو سه مرتبه برای حفظ جان و تن خود تلاش نمود بلکه از آتش
 بیرون آید پس از آنکه مایوس شد بدون اینکه بتجربیه ثمنهای خود شود دست
 بلند کرده بدعا مشغول شد و من دستمالی بدیوان خود فرو برده بودم
 که صبا و امشاده این حالت موجب مرابی استیسا کرده و یکدفعه صیحه و فریادی
 زخم و آن پیر همان وحشی طبیعت بحالت مانیه واقف شده همه را طعمه آتش
 سازند ما از فریاد فحاشی احوال پندیدیم یعنی چنانکه که ما بن خودشان گفتگو
 کردند چنین استنباط نمودیم که این شخص بلند قامت یکی از تنجهای انگلیس بود
 و منصب قاضی القضاتی مملکت و بی و او در ادراسته و پندیهای سلیمان
 بواسطه اینکه قانون اسلام از میان ایشان ته و کن قانون انگلیس بقضاوت
 این شخص در مملکتشان شایع و معمول شده بود کینه مخصوصی با او داشته
 و باینجه او را با این فدا بایم مقتول ساختند بعد از آنکه این قاضی بجا
 محترق و مقتول شد کم کم جمعیت پندیهها متفرق شده از اینخانه بیرون رفتند
 و ما متحیر و در کار خود بودیم که چکنیم و بجای پناه بریم راهمانی ندانستیم که مارا
 از راه کم خطری قلع و وارک که محل اجتماع انگلیسها بود هدایت نماید و اگر

میخواستیم باز داخل میان کوه شده از شاهراه مستقیم برویم تا بقله وارد
 کنیم لابد جویها از جلو مسجد جامع میشد و بند بهای یاغی که در این وقت برای
 گرفتن مسجد جامع از دست یکدسته قشون انگلیسی همی گذاشته و اجازت
 کرده بودند مخرج از جویها بودند لهذا شوهرم گفت عقیده من این است
 در این خانه آنقدر توقف کنیم تا فیلبان شاید شخص کنان آمده خود را بما
 برساند چه و اما ندان فیلبان از ما بواسطه از دعایم و کوه بود الحال کوه خلوت
 شده است رای شوهرم رافی سلیم بود و از هر جهت این شوق اسلام شوق میبود
 خصوصاً که بند بهای چون اهل دانا شان دارا تماماً سوخته و پرداخته و دیاری
 باقی نگذاشته بودند اطمینانی بود که دیگر خود با نیجانی نمایند و شاید اگر
 اینجا میماندیم تا رفع فتنه و شورش شود نامنی امن برای خود می یافتیم
 شبهای بندستان بر خلاف روزش خیلی سرد است و ما با اینکه در
 کنار خرمن آتشی بودیم که قاضی بچاره انگلیس را سوزانیده بودند باز از شد
 سرما بر خود میل زدیم شوهرم گفت بهترین کارها ورود یکی از اطامهای
 خانه است جلو افتاده و ما از عتبات روان شد و از پله بزرگی که بمرتبه
 فوقانی عمارت صعود میکرد بالا رفتیم چند اطاق و تالار قطار و در جوی
 یکدیگر ساخته بودند که همه با هم راه داشت تمام اسباب خانه را
 آنچه نفیس و قابل حمل و نقل بوده بغارت برد و آنچه ثقیل و لایق نقل و
 تحویل نبود شکسته و سوخته بودند از اطامها که شکسته بکثرت پس اطاقی
 رسیدیم داخل پتو شده رختخوابی در آنجا یافتیم و بل مفضل کجک را من

هر دو تخم آب خوابانیده روی او را بوسه داده دست با سمان بپند کردم
 و از خداوند سلامت او را مسئلت نمودم و دانه پند و را که با ما پند با همی
 کرده بود نزد طفل گذاشته از پتو پیرون آمدم و با اتفاق شوهر و خرم
 به شمی بسته روشن کرده بسر دایه که آن قاضی پچاره را از آنجا پیرون
 آورده بودند رفتم مقصود این بود که چون آواز ناله های خرمین را پیوسته
 از این زیر زمین می شنیدیم من بر خود حتم کرده بودم که هر گاه فرصتی یافتیم
 با آنجا رفتم اگر از آن پچارگان کسی داشتاشه باقی باشد پرستاری کنم خلاص
 وار و زیر زمین شدیم پای هر سه بر طوبی لزوج بر خورد که یا خون آبی بود
 که آنجا ریخته شده یا غمهای شراب که در این انقلاب شکسته بودند پای
 من لغزیده نزدیک بود زمین بغیم دست خود را بدیوار گرفته در دیوار هم
 احساس رطوبت غلیظی کردم دست را نزدیک چراغ آورده دیدم جو
 و معلوم شد رطوبت زمین هم از خون مقتولین است که تمام سطح سرد آه
 را فرو گرفته است یک کشته شده و یک خرمنی از کله و بدن و جوارح سقوط
 نشان یافتیم که هنوز کلیت ابدان سرد نشده و خون از اعضای بریده جاری
 بود بعضی از اجساد که سر آنها را جدا کرده بودند هنوز گرم بود و قلبشان
 می پیچید و ناله ضعیفی از آنها بگوش ما میرسید ما آنها را که خاشاکه داشتند
 و در حال جان کندن بودند از مرده پاسوا کرده در زمین همواری خوابانیدیم
 که اقلاد و نفس آخر زیاده در پنج و ثقب نبوده بر اجبت پیرند و در میان
 مقتولین و مجروحین دوزن و یک طفل یافتیم که حسد آن و جراحات نشان



نبود و مایوس از نیاتش شده بود اما حالانچه اینچنین چگونه اینها را
 میان کششکان جدا کرده و بچه نسیج با لایبریه که شاید پرستاری و صفت
 جان عزیزشان از دست نرود شوه هر یکی از آن زنهای مجروح را در بغل
 گرفته خوسته زیز زین بهال به پیچ و چرخه و شدت درد و سوزش
 چنان فسنه یا و ناله کرده که شهبه از سه افت افتاده بر رسید که مباد
 از صدای ناله او یا غیاب ناله که سوز زیند این این خانه دور نشد
 بودند مراجعت نمود و چه بقدر رساندن بن خنجه مجروح و نه خوبت خوب
 بیعانه نین با برنیزه تا برن است شدت سخت بر زمین افتاد و من
 نزد یک رفیق که او را من است کنه دیدم زنده است بر یا غیاب یکه
 از ساعد قطع شده بود تنها آن طفلک سه چهار ساله زخمی در بدن نه شدت
 و همیسنکه با را دید نزد یک و میوه و بعد از ترس فرار کرده خود را در میان سنگان
 پنهان داشت و نخته هر بزبان انگلیسی او اولداری داد و همیسنکه مارا شناخت
 انگلیسی و از هم جن او پیستیم از میان قتل چو ن آمده بطرف ما دوید و بهما
 خود را بگردن گرفته انداخته بن کرد او را بوسیدن و التماس کردن از
 حالت آن طفل خبی رقت برای من دست داده او را در آغوش کشیدم و نواد
 مسکرم که در آن اثنا صدای غریزان فیل از صحن جیاطا گوش ما رسید و دانستیم
 که فیلبان خود مان است که بر اثر ما آمده و بفرست دانسته است که ما اینخانه بستیم
 چون در این انقلاب و شورش که ما شکیما مخذول و مقهور پندیده شده ایم
 حسندان امید می ندانیم که فیلبان با هم شش از این با ما و فاداری و همی

کند چنانکه او را ملاقات کردیم هم ما از دیدن او مشغوف و بهم او که مردی با وفا
 و از مردان چند بود از ملاقات ما سرور شد فیلبان ما مسلم و همش در دست
 و سالهاست که در خانه ما زندگی کرده و الحق در این مورد ما اسم مردی و پناه
 و شرايط حق صحبت و نعمت را کما فی غنی رعایت نموده بود و همما بنجد او پنجم
 خود یاد کرد که اگر چند دقیقه دیدید از شما جدا شدیم نه بنجیال انقطع و بیوی
 بلکه بواسطه ازدحام و کوچ بود که ممکن نشد فیصل را از میان آن جمعیت بر
 خلاصه همینکه کوچ از شورشیان خالی شده بود فیلبان باقیل و ارد کوچ
 شده و محاذی در اینخانه که رسیده بود فیلبان بنای غریب ترا کده داشته و
 فیلبان ما معلوم کردیده بود که ما باید در اینجا باشیم از چگونگی شهر دلی و حالت
 شورشیان و هموطنان خودمان از او استوال کردیم گفت شهر دلی تماما
 در تصرف یاغیان است و مردم با جماع پادشاه قدیم خودشان را که پیر و
 گوشه نشین است بسطنت بندوستان برگزیده اند تمام بیوتات متمولین
 و زنک را که دلی است غارت نموده و هر فرنگی که می یابند از پیر و برنا و ضعیف
 و توانا و اناث و ذکور بقتل میرسانند و قشون انگلیس ساخلو دلی که در جبهه خانه
 متحصن شده بودند پراکنده کرده و تنها بار و طاق کو بنجانه در دست قشون
 انگلیس است دروازه کابل هم که یکی از دروازه های دلی است در تصرف انگلیس است
 زغال کرا و هم در حوالی پهن دروازه است و جمعی کثیر از زن و مرد انگلیسی
 و بر او جمع شده اند تقریر فیلبان ما را زیاد و بوحشت انداخت و حالاً متزلزل
 و مردیم که آیا شب را اینجا بمانیم و تغییر نام و مسکن نداییم یا موضع محل